

بررسی تطبیقی ارزش‌ها در اسلام و لیبرالیسم و دلالت‌های تربیت اخلاقی آن

محمدحسین حیدری* / زینب اعرابی** / راضیه امامی***

چکیده

اخلاق یکی از مولفه‌های اصلی دوام و قوام جوامع بشری است. استحکام نظام اخلاقی هر جامعه، وابسته به نظام ارزشی حاکم بر آن است. از این رو، مطالعه ارزش‌ها و بررسی نقاط ضعف و قوت آنها، گام مهمی در تبیین ساختار نظام اخلاقی و تربیت اخلاقی در جوامع مختلف است. هدف این نوشتار، که از نوع پژوهش‌های کیفی است، بررسی تطبیقی مقوله ارزش‌ها در دو مکتب فکری اسلام و لیبرالیسم است. از آنجایی که مبانی نظری انسان‌شناسی لیبرالیسم بر پایه اومانیزم استوار گردیده، ارزش‌هایی چون فردگرایی و آزادی فردی، برابری، تساهل و دموکراسی از ارزش‌های بنیادین این مکتب محسوب می‌شوند. در مقابل، در اسلام، که انسان‌شناسی آن، بر پایه «فطرت»، «عقل و رزی» و «کرامت ذاتی»، بنا شده، ارزش‌هایی چون خدامحوری، آزادی اجتماعی و معنوی، عدل، تساهل و مدارا و تئوکراسی، از ارزش‌های بنیادین آن محسوب می‌شود. گفت: گرچه در مواردی بین برخی ارزش‌ها در اسلام و لیبرالیسم شباهت‌هایی دیده می‌شود، اما ماهیت خداگرایانه اسلام و انسان‌گرایانه لیبرالیسم، افتراق‌های عمیقی را در حوزه ارزش‌ها و تربیت اخلاقی بین این دو مکتب به وجود آورده است.

کلیدواژه‌ها: ارزش‌شناسی، ارزش‌های اسلامی، ارزش‌های لیبرالیستی، تربیت اخلاقی.

mhheidari1353@gmail.com

* استاد یار دانشگاه اصفهان

** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

emamirazieh@yahoo.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

دریافت: ۱۳۹۱/۳/۳ - پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۲۵

مقدمه

«ارزش‌ها» از عوامل مؤثر در نگرش و رفتار انسان به حساب می‌آیند. از این رو، معمولاً افراد، خانواده‌ها، نهادهای فرهنگی و تربیتی و حکومت‌ها، ارزش‌های مرجح را مقدس می‌دانند و برای گسترش آنها تلاش می‌کنند. در مقابل، برای طرد و ریشه‌کنی ارزش‌های کاذب می‌کوشند.^۱ این کوشش، بیش از همه با توسل به نظام تعلیم و تربیت به مثابه فراگیرترین و موثرترین ابزار ترویج ارزش‌ها، انجام می‌پذیرد. به ویژه آنکه، امروزه ما در دنیایی از ارزش‌های متعارض زندگی می‌کنیم؛ دنیایی که در آن، گروه‌های اجتماعی سعی بر حفظ و تقویت ارزش‌های خود و شناساندن آنها به دیگران دارند. این وضعیتی است که در برخی موارد، حتی موجب مناقشه و جنگ شده است.^۲

بنابراین، شایسته است که اعضای هر جامعه، به ویژه مربیان و دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت، به شناختی عمیق از ارزش‌های جامعه خود دست یابند تا بتوانند به درستی از آنها دفاع کرده، در راه حفظ و انتقال آنها گام بردارند. به همین دلیل، هدف این نوشتار، بررسی تطبیقی مقوله ارزش‌ها در دو مکتب اسلام و لیبرالیسم است تا در سایه این بررسی تطبیقی، اولاً درک بهتری از عمق و اعتبار نظام ارزشی این دو مکتب حاصل شود و ثانیاً، مبانی تربیت اخلاقی مورد نظر اسلام با دقت بیشتری تبیین گردد.

گذری بر جایگاه انسان در لیبرالیسم

«لیبرالیسم» در لغت یعنی آزادی خواهی و «لیبرال» یعنی آزادی‌خواه یا طرفدار آزادی، که از واژه لاتین «لیبرتی» به معنای آزادی است. «فری دام» نیز به همین معنا به کار می‌رود. البته از واژه اول، غالباً در مباحث اجتماعی و از واژه دوم، که تقریباً معادل با اختیار در حوزه فلسفی استفاده می‌شود.^۳

اما تعریف اصطلاحی لیبرالیسم، که از دید بسیاری از اندیشمندان «طی چهار قرن گذشته یکی از آموزه‌های برجسته تمدن غرب بوده است»،^۴ کار بسیار دشواری است؛ زیرا در یعنی مؤلفه‌های اصلی آن اتفاق نظر کافی وجود ندارد. جان بوردن رالز (۲۰۰۲-۱۹۲۱)، وجود تنوع و تکثر در لیبرالیسم را بر حسب تأکیدی می‌داند که هر تقریر، بر بخش خاصی از مجموعه باورها و ارزش‌های رایج در این مکتب روا می‌دارد. رالز می‌گوید:

واقعیت این است که قرائت‌های مختلف لیبرال گرچه بر تعریف دقیق بسیاری از عناصر و باورهای لیبرالی توافقی و اشتراک نظر ندارند، اما آنچه آنها را از دیگر ایدئولوژی‌های

رقیب ممتاز می‌کند، تأکید آنها بر پاره‌ای از عناصر و باورهاست که ردّ پای آنها را به نوعی در همه قرائت‌های لیبرالیسم می‌توان جست‌وجو کرد. و از این بابت، با تسامح می‌توان از آنها به‌عنوان ارزش‌های مشترک لیبرالی یاد کرد؛ اموری نظیر آزادی‌های مدنی و سیاسی، استقلال فرد، بازارآزاد و مالکیت خصوصی.^۶

بنابراین، لیبرالیسم در ذات خود بر این باور است که انسان آزاد است، اما این آزادی در برابر اضرار خود، معین می‌شود. از این رو، معنای عملی لیبرالیسم در کنار واژه‌های متضاد خود مانند استبداد، یکه‌سالاری، حکومت مطلقه، دولت‌گرایی، اقتصاد ارشادی و جمع‌باوری قابل دریافت است. در واقع، این واژه با تعیین آنچه لیبرالیسم مردود می‌شمارد، به نحو سلبی، فصل مشترک همه اشکال لیبرالیسم را نشان می‌دهد؛ یعنی طرد فشارها و قیودی که قدرت بیرونی با هر خاستگاه و غایتی به منظور خنثی کردن تعینات فردی اعمال می‌کند.^۷ پس می‌توان گفت که: آزادی و استقلال فرد برای بسیاری از لیبرال‌ها محور و ارزش بنیادین است. سایر ارزش‌ها زیر شاخه این ارزش بوده و تمام امور مربوط به زندگی شخصی و اجتماعی فرد و کلیه نهادها و مؤسسات و سیاست‌گذاری نظام و دولت لیبرال، باید تحقق بخشیدن هرچه بیشتر این آرمان باشد. به تعبیر کیملیکا،^۸ اگر برای سوسیالیسم اصل برابری ارزش بنیادین دارد، برای لیبرالیسم آزادی ارزش بنیادین، محسوب می‌شود.^۹ اما خاستگاه آزادی به مثابه محوری‌ترین ارزش لیبرالیستی را باید در انسان‌شناسی لیبرالیستی جست‌وجو کرد؛ جایی که انسان موجودی کاملاً آزاد و مستقل در نظر گرفته می‌شود که در شناخت سعادت خود و راه رسیدن به آن خودکفاست؛ موجودی خودمختار، دارای قدرت مطلق و آزاد از هرگونه تکلیف و الزام بیرونی، دُیدگاهی که ریشه‌های آن را باید در تفکر اومانیستی و پس از آن، در عصر روشنگری ردیابی کرد که از پس از رنسانس در جهان غرب به وجود آمده است.

لیبرالیست‌ها پس از پذیرش اومانیسم، به مثابه مبنای اصلی انسان‌شناسی لیبرالیستی، در مباحث معرفت‌شناسی نیز، بحث «اصالت عقل انسان، راسیونالیسم» را مطرح کرده و بر خودکفایی و استقلال عقل انسانی در شناخت خود، هستی، و نیل به سعادت واقعی، صحه می‌گذارند.^{۱۱} برای انسان لیبرال، مهم‌ترین استعدادی که فرد باید دارا باشد تا خود را با الگوی استقلال وجودی و خودگردانی سازگار کند، قدرت عقل ورزی است.^{۱۲}

با توجه به پذیرش اصل راسیونالیسم،^{۱۳} در تفکر لیبرالیستی، هیچ اقتداری بر انسان تحمیل شدنی نیست و تعیین آگاهانه رفتار اجتماعی وی بر عهده خود اوست.^{۱۴} پس هیچ

یک از نهادهای دولتی یا مذهبی، نباید نوعی خاص از رفتارها و ارزش‌های مورد پذیرش خود را بر انسان عرضه نمایند. این انسان است که باید با استفاده از قوه عاقله خود، درست را از نادرست تشخیص داده و مطابق آن عمل کند. بر این اساس، جان لاک از بنیانگذاران لیبرالیسم، تمسک انحصاری به سنت، آداب و رسوم و مرجعیت مبتنی بر اصول نخستین لایتغیر را منتفی می‌داند.^{۱۵}

این اصالت بخشی به عقل و خرد انسانی، لازمه تحقق آزادی است. انسان آزاد است؛ زیرا شایسته آزادی شمرده می‌شود. اخلاق اجتماعی به هیچ وجه طرد نمی‌شود، اما این نه اخلاقی است که از بیرون بر فرد تحمیل شود، بلکه فرد نخست در خویشتن خویش، احکام را کشف می‌کند و سپس، شعور وی مسئولیت تضمین کاربست آنها را در جامعه مدنی به دوش می‌کشد.^{۱۶}

محوریت تام و تمام انسان و تکیه بر قدرت عقلانی او، موجب به حاشیه راندن و گاه حذف دین در ساحت‌های گوناگون زندگی اجتماعی انسان، شامل سیاست و حکومت، اخلاق و تعلیم و تربیت نیز می‌گردد که در اصطلاح به آن «سکولاریسم» یا نگرش دنیوی به دین می‌گویند. این دیدگاه، فرد لیبرالیست را به این برداشت رهنمون می‌کند که دین موضوعی است خصوصی میان فرد و خداوندگار یا کلیسایش.^{۱۷} پس انسان لیبرال می‌تواند زندگی اجتماعی خود را تابع اعتقاد دینی خود کند، اما این امر تنها به خود او مربوط می‌شود. از سوی دیگر، وقتی دین و اخلاق اجتماعی از یکدیگر جدا شدند، دولت حق دخالت در امور مذهبی افراد را ندارد. اندیشه سکولاریسم برای لیبرالیسم، می‌تواند پیامدهایی به دنبال داشته باشد که مهم‌ترین آن، همانا رهایی فرد از دلمشغولی‌هایی است که ایمان دینی می‌تواند در مورد رفتار اجتماعی در وی بیدار کند. کنار گذاشتن دین از عرصه فعالیت‌های اجتماعی، فرد را از دغدغه انجام امور مطابق احکام الهی فارغ می‌دارد و در هنگام نیاز به وجود خدا، جهت تسلی و آرامش، انسان می‌تواند بدون عذاب وجدان حاصل از نافرمانی، دوباره به خدا پناه برد. این نوع نگرش به دین، موجب کنار نهادن دریافت‌های انجیلی از سازماندهی زندگی مادی و واگذاری نقشی فرودست به دین در زندگی اجتماعی است. در حقیقت، به دین نقش تسلی‌بخشی واگذار می‌گردد. در نهایت، می‌توان گفت: دنیاگرایی مکتب لیبرالیسم، با کم‌رنگ کردن نقش خداوند در اداره جهان، راه را برای رسیدن به استقلال و خودگردانی فردی انسان هموار می‌سازد.

لیبرالیسم و ارزش‌ها

با توجه به کلیاتی که درباره مبانی فلسفی لیبرالیسم بیان شد، ارزش‌های لیبرالیستی عبارتند از:

آزادی

لیبرالیسم برای آزادی یا اختیار اهمیت والایی قائل است، به گونه‌ای که در لیبرالیسم هیچ تعهدی، با تعهد نسبت به آزادی برابری نمی‌کند: «آزادی وسیله رسیدن به یک هدف متعالی تر نیست، بلکه فی نفسه عالی‌ترین هدف است.»^{۱۸} به بیان دیگر، آزادی حقی است که به شأن آدمی تعلق دارد.^{۱۹}

فرد گرایی

یکی از بنیادی‌ترین ارزش‌های لیبرالیستی، همانا فردگرایی یا اصالت فرد می‌باشد. به این معنا که فرد نسبت به جامعه تقدم دارد. این تأکید به دلیل اهمیت بالای مقوله آزادی و خرد باوری انسان لیبرال است. پس می‌توان گفت در دیدگاه لیبرالیستی، فرد نقطه مرکزی است و آنچه حول محور او می‌چرخد، باید به گونه‌ای در خدمت او و تأمین خواسته‌ها و نیازهای او باشد. *هابهاوس* ذر توجه فردگرایی لیبرالیسم می‌گوید: لیبرالیسم اعتقاد به این امر است که جامعه با اطمینان می‌تواند بر قدرت خود هدایت‌کننده شخصی بنا شود.^{۲۱}

برابری

یکی دیگر از ارزش‌های لیبرالی، شعار برابری می‌باشد، به گونه‌ای که همه جا از انسان‌های آزاد و برابر سخن رفته است. این مفهوم به معنای برابر بودن انسان‌ها در برخورداری از حق آزادی است. در آموزه‌های لیبرالی، منزلت انسان بسته به درآمدش نیست، بلکه به داشتن منزلت مساوی با دیگران در حقوق شهروندی و برخورداری از حقوق و آزادی‌های سیاسی است.^{۲۲}

تساهل

«تساهل» در لغت، به معنای سهل گرفتن بر دیگران و سعه صدر داشتن نسبت به اعمال و عقاید دینی دیگران و تحمل در مورد هر طریقه نو و کهنه‌ای که مخالف با طریقه مقبوله خود انسان است، و اظهار نفرت نکردن از آداب و اعتقادات دینی و مذهبی دیگران.^{۲۳} بنابراین آنچه گفته شد، تساهل در مکتب لیبرالیسم، به‌عنوان یک ارزش اخلاقی و سیاسی مثبت،

تلویحاً به معنای زندگی کردن با دیگران و سازش با عقاید آنان و احترام به حق آزادی هر فرد در انتخاب دین، اعتقاد، ملیت، شیوه لباس پوشیدن و مواردی نظیر آن است؛ ارزشی که در جهت تحقق بخشیدن به آرمان آزادی و خود مختاری فردی به وجود آمده است.

دموکراسی

دموکراسی یکی از بحث برانگیزترین ارزش‌ها نزد لیبرالیست‌ها است؛ زیرا دموکراسی یکی از مهم‌ترین نموده‌های آزادی سیاسی است. آزادی سیاسی نیز به قول توکویل،^{۲۴} بالاترین ارزش‌هاست. گرچه از دیرباز تعاریف مختلفی برای دموکراسی ارائه شده است، با تسامح می‌توان دموکراسی را شکلی از حکومت، که مطابق با اصول حاکمیت مردم، برابری سیاسی، مشورت با همه مردم و حکومت اکثریت سازمان یافته است، تعریف کرد.^{۲۵}

گذری بر جایگاه انسان در اسلام

دین مبین اسلام، آخرین شریعت الهی است که بر انسان‌ها عرضه گشته تا آنان را به سرمنزول سعادت و خوشبختی رهنمون سازد. به دلیل این خاتمیت، اسلام دارای برنامه جامع زندگی برای تمامی انسان‌ها و در همه دوران‌ها است؛ برنامه‌ای مبتنی بر ارزش‌هایی مطلق، همیشگی و جهان شمول که برای درک بهتر آنها، آگاهی از نوع نگاه اسلام به انسان و معرفت ضروری است. بدین منظور، در اینجا مقولات انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی در اسلام به اجمال بیان می‌گردد.

در تفکر اسلامی، اندیشه پیرامون چیستی انسان و جایگاه او در عالم، از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا شناخت انسان با اندیشه خدا شناسی، قرابت بسیار دارد و یکی از مقدمات شناسایی خداوند قرار گرفته است. از سوی دیگر، قرآن کریم خودشناسی را یکی از راه‌های هدایت آدمی و بی‌تأثیر شدن ضلالت دیگران معرفی می‌کند.^{۲۶} به علاوه اینکه، شناخت انسان ارتباط تنگاتنگی با مبانی اعتقادی، اصول اخلاقی و نیز احکام اجتماعی اسلام دارد. از دیدگاه اسلامی، برای شناسایی هویت انسان و رازگشایی از حقیقت مرموز آن، باید از راهنمایی‌های الهی، که توسط پیامبران و از راه وحی در اختیار او قرار داده شده، استفاده شود.^{۲۷}

به اجمال، در بحث انسان‌شناسی اسلامی، می‌توان گفت: انسان موجودی است مرکب از جسم و روح، که پس از مرگ جسمانی، روح او به حیات خود ادامه می‌دهد و مرگ

انسان به معنای فنای او نیست. قرآن در بیان مراتب آفرینش انسان، آخرین مرحله آن را، که با نفخه روح در کالبد وی صورت می‌پذیرد، با این جمله یاد می‌کند: «آنگاه او را موجودی دیگر قرار دادیم.» (مؤمنون: ۱۴) این بهره‌گیری انسان از روح الهی، منجر به این باور می‌شود که هر انسانی با فطرت پاک^۸ و توحیدی آفریده می‌شود، به گونه‌ای که اگر به همین حالت پیش برود و عوامل خارجی او را منحرف نکنند، راه حق را خواهد پیمود.

از سوی دیگر، انسان موجودی است مختار و انتخابگر، یعنی در پرتو قوه عقل پس از بررسی جوانب مختلف فعل، انجام یا ترک آن را بر می‌گزیند. انسان به حکم اینکه از نور خرد و موهبت اختیار برخوردار است، موجودی مسئول^۹ است: مسئول در برابر خدا، در برابر پیامبران و رهبران الهی، در برابر گوهر انسانی خویش و انسان‌های دیگر و در برابر جهان. نکته مهم دیگر اینکه، در انسان‌شناسی اسلامی، هیچ انسانی بر دیگری مزیت و برتری ندارد، مگر از طریق برخورداری از کمالات معنوی، بارزترین ملاک مزیت و برتری نیز تقوا و پرهیزگاری در همه شئون زندگی است.^{۱۰} بنابراین، خصوصیات نژادی و جغرافیایی و نظایر آن از دیدگاه اسلام، مایه برتری طلبی و تفاخر نیست.

همچنین انسان از دیدگاه اسلام از کرامتی ویژه برخوردار است، به گونه‌ای که مسجود فرشتگان قرار گرفته است.^{۱۱} با توجه به اینکه اساس زندگی انسان را حفظ کرامت و عزت نفس تشکیل می‌دهد، انجام هرگونه کاری که این موهبت الهی را خدشه‌دار سازد از نظر اسلام ممنوع است. به عبارت دیگر، هر نوع سلطه‌گری و سلطه‌پذیری ناروا، ممنوع می‌باشد. اما شاید بارزترین ویژگی انسان از منظر اسلام، حیات عقلانی اوست؛ زیرا برتری و ملاک امتیاز انسان از سایر حیوانات به قوه تفکر و نیروی خرد او است. از این‌رو، در آیات بسیاری از قرآن کریم، بشر به تفکر و اندیشه ورزی دعوت شده است.

در باب معرفت‌شناسی نیز، بین اسلام و لیبرالیسم شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد؛ شباهت معرفت‌شناسی لیبرالیستی و اسلامی، تکیه دو مکتب بر اهمیت عقل ورزی است. اما چنانکه که گفته شد، معرفت‌شناسی لیبرالیستی بر عقل‌گرایی محض و اصالت عقل بشری استوار است. معرفت حاصل از تفکر عقلانی به مثابه معرفتی غیرقابل تشکیک مطرح می‌گردد.

قرآن کریم در کنار فرا خواندن انسان‌ها به اندیشه‌ورزی و تدبیر، بی‌اعتنایان به این موهبت الهی را به شدت توبیخ کرده و حتی کسانی را که از عقل خود بهره نمی‌برند، پست‌ترین جنبنندگان خوانده است. در این کتاب هدایت، پیروی کورکورانه از گذشتگان به

شدت نکوهش شده و سخنان حکیمانه آن، مایه عبرت و بهره‌گیری صاحبان خرد دانسته شده است. قرآن کریم به جای آنکه آدمیان را به تعبد محض و پذیرش بی دلیل عقاید دینی فرا خواند، خود به اقامه دلیل عقلی پرداخته و به طور عملی، به کارگیری همین شیوه را به مخاطبان خویش سفارش کرده است^{۳۴} و سرانجام، ریشه‌ای‌ترین گناه آدمی، که اسباب دوزخی شدن او را فراهم می‌سازد، سرپیچی از رهنمودهای عقل دانسته شده و نشانه حسرت دوزخیان چنین گزارش شده است: اگر گوش شنوا می‌داشتیم و یا می‌اندیشیدیم، از دوزخیان نبودیم.^{۳۶}

بنابراین، جایگاه عقل در تفکر اسلامی بسیار پر اوج و قابل تأمل است. اما توجه به این نکته ضروری است که عقل انسان دارای لغزشگاه‌ها، کاستی‌ها و محدودیت‌هایی است که البته یکی از مهم‌ترین خدمات دین، گوشزد کردن این نقاط ضعف و ارائه طریق برای رفع آنها است.^{۳۷} دین با احاطه‌ای که به حدود توانایی‌های اندیشه آدمی دارد، پیوسته این نارسایی‌ها را به انسان یادآوری می‌کند، تا مغرور نشود. بنابراین، قلمروهایی وجود دارد که عقل انسان، از شناخت آنها ناتوان است. در این قلمروها، باید از ابزاری دیگر استمداد طلبد و محدودیت‌های خویش را میزان نماید. این ابزار موثق و عاری از خطا و ناتوانی، وحی الهی است.

در چنین شرایطی دنیاگرایی و جدایی دین از زندگی دنیوی (سکولاریسم)، که از مهم‌ترین ارزش‌های لیبرالیستی است، در اسلام هیچ توجیه منطقی ندارد. در مقابل، دین محوری، یعنی حضور دین در تمام عرصه‌های زندگی انسانی، خود ارزشی بنیادین در مکتب اسلام به حساب می‌آید. از منظر اسلام، دنیا از اصالت ذاتی و جاودانگی برخوردار نیست تنها در حکم مسافرخانه‌ای است که انسان برای مدتی که خداوند تعیین نموده، در آن به سر می‌برد تا توشه‌ای برگردد و به مقصد اصلی و نهایی خود، که همانا زندگی اخروی است، برسد.

اسلام و ارزش‌ها

با توجه به کلیاتی که درباره نوع نگاه اسلام به انسان و چگونگی کسب معرفت او بیان شد، ارزش‌های اصلی مورد نظر اسلام عبارتند از:

خدامحوری

در اسلام، اندیشه خدامحوری حاکم بر همه شئون زندگی انسان است؛ بدان معنا که مرکز ثقل همه هستی، به وجود او وابسته است همه کائنات در برابر او از وجودی اعتباری

برخوردار بوده و اصالت مطلق تنها خاص اوست. در این میان، انسان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و وجودش بدون تکیه به او ناقص است.

آزادی

در آموزه‌های اسلامی دو نوع آزادی قابل بازشناسی است: آزادی اجتماعی و آزادی معنوی. آزادی اجتماعی، یعنی وجود شرایطی در اجتماع که به موجب آن انسان از قید اسارت و بندگی انسان‌های دیگر آزاد باشد. به عبارت دیگر، هنگامی آزادی اجتماعی در جامعه‌ای حکمرماست که روابط و قوانین اجتماعی مانعی در راه رشد و تکامل فرد نباشند. این نوع آزادی، به نوبه خود از اهمیت بسزایی در زندگی انسان برخوردار است. به بیان شهید مطهری، یکی از اهداف رسالت انبیاء، اعتلای آزادی اجتماعی بوده است.^{۳۸} «قرآن کریم دستوراتی در نفي استثمار و صيانت از آزادی و استقلال افراد وجود دارد. می‌فرماید: «وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ.» (آل عمران: ۶۴)

نوع دیگر آزادی، آزادی معنوی است که وجه تمایز مکتب‌های بشری و مکتب انبیای در مسئله آزادی است. برای تبیین آزادی معنوی، لازم است بار دیگر به انسان‌شناسی اسلامی برگردیم؛ جایی که «انسان را موجود مرکبی می‌داند که از دو بخش مادی و روحانی تشکیل شده است.» (حجر: ۲۹) انسان هنگامی به استقلال و آزادی حقیقی یا معنوی دست می‌یابد که فطرت خداگرا و حقیقت‌جوی خود را از قید جذبه‌ها و کشش‌های مادی و دنیوی، که از «من مادی یا حیوانی» سرچشمه می‌گیرند، برهاند و در مسیر حقیقی خویش قرار دهد. به عبارت دیگر، وجود هر انسانی، عرصه جدال و کشمکش نیروهای شیطانی است که دائماً در تلاشند تا افکار و رفتار انسان را به جهتی متمایل سازند و او را بنده خود کنند. در این میان، آزادی معنوی زمانی تحقق می‌یابد که قسمت روحانی و انسانی فرد از قسمت حیوانی و شهوانی او آزاد باشد.^{۳۹}

عدل

عدالت، به مثابه فضیلتی فردی و اجتماعی، یکی از ارزش‌های دین حنیف اسلام، نه تنها در حیطه نظری، بلکه در میدان عمل اجتماعی است و اقامه قسط از اهداف مهم جامعه اسلامی است. «در فرهنگ اسلامی، عدل به دو دسته کلی‌تر، عدل الهی و عدل انسانی تقسیم می‌شود. و هریک از این شاخه‌ها، خود به زیرشاخه‌هایی قابل تقسیم است: عدل

الهی از دو شاخه عدل تکوینی و عدل تشریحی تشکیل شده و عدل انسانی نیز به نوبه خود، شامل عدل فردی و عدل اجتماعی می‌باشد.^{۴۱}

گرچه در فرهنگ اسلامی تعاریف گوناگونی از عدل و عدالت ارائه شده است، ولی تعریف *فارابی* با انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی ارائه شده در بخش‌های قبلی این نوشتار، همخوانی بیشتری دارد. *فارابی* عدالت را به معنای «تعادل سه قوه در نفس و مدینه و سپردن راهبری نفس و مدینه به خرد و خردمندان»^{۴۲} تعریف می‌کند. در مواردی نیز تعریف عدالت کاملاً جنبه اعتقادی یافته و به معنای «تقوای فردی و اجتماعی و همسازی با نظم الهی حاکم بر طبیعت»^{۴۳} تعریف می‌شود. به هر حال، عدل در مضمون کلی، تحقق حقوق سه گانه (نفس، ناس و رب) از ارزش‌های بنیادین اسلامی به شمار می‌رود.

تساهل و مدارا

«تساهل» و «مدارا»، به مفهوم مثبت و اسلامی آن، معنایی کاملاً اخلاقی-ارزشی دارد. مدارا و تساهل را از ابعاد مختلف می‌توان تقسیم‌بندی نمود. تساهل فکری- عقیدتی در مقام نظر و اندیشه، که ناظر بر آزادی افراد در پذیرش هر نوع فکر و اندیشه مخالف است. تساهل عقیدتی در مقام اجازه دادن به افراد یا گروه‌ها برای بیان یا تبلیغ و اعمال اندیشه‌ها و آرا. تساهل هویتی، که ناظر به تساهل در ویژگی‌های غیراختیاری، همچون جنس، نژاد، ملیت، رنگ و فرهنگ صاحبان آنهاست و به نوعی منادی همزیستی مسالمت آمیز افراد انسانی است. تساهل رفتاری، که به تساهل در رفتارهای فردی و اجتماعی در عرصه تعاملات اجتماعی و مناسبات گروهی اطلاق می‌شود.

تحمل و مدارا با مخالفان و شنیدن عقاید آنها، یکی از رفتارهای پیامبر اسلام ﷺ بود که قرآن آن را تأیید کرده و برای جامعه مفید می‌داند. به عنوان مثال، خداوند به مؤمنان توجه می‌دهد که پیامبر بسیاری از حرف‌ها را می‌شنود و حتی تصدیق می‌کند با آنکه می‌داند برخی از آنها باطل است، از باب اینکه نمی‌خواهد به شما سخت‌گیری کند. (توبه: ۶۱)

تثوکرسی

واژه «تثوکرسی» در لغت به معنای یزدان سالاری است. در اینجا مراد نوعی الگوی حکومتی است که در آن، نه رأی اکثریت بلکه قوانین الهی، ساری و جاری است. حکومت

در چنین نظامی، از جانب خداست و دستگاه اداری و قضایی آن «فرمان‌های خداوند» را، که از راه وحی رسیده است، تفسیر و اجرا می‌کند.^{۴۴}

بنابراین، در تفکر اسلامی و به خصوص در کتب شیعه نیز، حاکمیتی واجد ارزش است که در اصل، از آن خداوند بوده و آنگاه از سوی خدا طبق آیه شریفه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب: ۱) به رسول خدا و پس از رسول خدا طبق حدیث شریف «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» مقام امامت و رهبری به امیر مومنان علی علیه السلام، و پس از او به ائمه معصومین علیهم السلام و در زمان غیبت نیز به فقهای عادل واگذار شده است.

از این رو، شیوه حکومت در تفکر اسلامی، حکومت الهی است، نه دموکراسی غربی، نه سوسیالیستی شرقی و نه استبدادی سلطنتی فردی. به عبارت دیگر، مشروعیت حکومت در بینش اسلامی، الهی است، نه مردمی.^{۴۶} تفاوت اساسی این حکومت با سایر حکومت‌ها در شیوه قانون‌گذاری است در حکومت دموکراتیک، قوه مقننه طبق خواسته مردم، خود را ملزم به رعایت خواست آنها می‌داند. بر خلاف شیوه حکومت الهی، که قوه مقننه موظف به فهم قانون خدا و وضع قوانین بر طبق آن است، نه خواست مردم.^{۴۷}

دلالت‌های تربیتی و اخلاقی ارزش‌های لیبرال و اسلامی

از منظر بسیاری از صاحب‌نظران تربیتی، تعلیم و تربیت در کلیت خود قائم بر ارزش‌هاست؛ زیرا ارزش‌ها تعیین‌کننده هدف‌ها و هدف‌ها به نوبه خود، تعیین‌کننده راهبردها و روش‌ها آموزشی هستند. با ملاک قرار دادن ارزش‌هاست که می‌توان به ارزیابی عملکرد نظام تربیتی پرداخت.^{۴۸}

اکنون با توجه به این امر، که اهداف هر نظام تربیتی برگرفته از نظام ارزشی حاکم بر آن است، اگر بنا باشد ما به فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دست یابیم، باید نظام ارزشی مورد نظر جامعه خود، یعنی نظام ارزشی اسلامی را بهتر بشناسیم. از سوی دیگر، امروزه نظام ارزشی مأخوذ از مکتب لیبرال دموکراسی غرب، از سوی کشورهای غربی و با توسل به ابزارهای ارتباطی و رسانه‌ای، به تمام جوامع عرضه می‌شود و متأسفانه توده مردم و گاه اندیشمندان جوامع تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. در چنین وضعیتی، مطالعه ارتباط بین نظام‌های ارزشی لیبرالیستی و اسلامی با اهداف تربیتی مورد توجه این مکاتب، می‌تواند منجر به درک عمیق‌تر و جامع‌تری از اهداف تربیتی گردد. در اینجا با توجه به مبانی ارزشی این دو نظام فکری، برخی اهداف تربیتی بیان می‌گردد.

اهداف تربیت لیبرالی

۱. آموزش و پرورش همگانی

یکی از اهداف نظام آموزشی در جوامع لیبرال، ایجاد جامعه‌ای بهره‌مند از آموزش و پرورش همگانی است؛ چرا که چنین سیاستی بر این فرض مبتنی است که شهروندان فراخوانده می‌شوند تا در همه زمینه‌های اجتماعی، به تصمیم‌گیری بپردازند. آموزش و پرورش، مبنایی شناختی برای تصمیم‌گیری‌های عاقلانه فراهم می‌سازد. ^{۹۱} با توجه به تأکید تفکر لیبرالیستی دربارهٔ برابر دانستن انسان‌ها در برخورداری از حقوق اساسی‌شان، همه افراد در جامعه لیبرال، باید از حق تعلیم و تربیت رسمی برابر و بدون از تبعیض باشند. پس برای اجرای عدالت، آن گونه که مورد نظر لیبرال‌هاست، باید فرصت‌های برابر برای همه فراهم شود تا بتوانند استعدادهای خویش را شکوفا کرده و به پیشرفت برسند.

۲. آموزش و پرورش مدنی

یکی از مهم‌ترین ارکان جامعه لیبرال، حکومت اکثریت است که از نظر لیبرال‌ها، منصفانه‌ترین شیوه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری سیاسی است. ^{۹۲} هدف آموزش و پرورش مدنی مورد نظر لیبرالیسم، رشد شناختی و عاطفی شهروندان آینده است. ^{۹۳} پس در فرایند آموزش و پرورش افراد، به پرورش نگرش‌های مدنی و ارزش‌هایی که نهادها و فرایندهای اجتماعی را قوام می‌بخشد، اهتمام می‌شود تا هر فرد بتواند آگاهانه متعهد به مشارکت در سرنوشت سیاسی جامعه باشد و به قوانین احترام بگذارد.

۳. آموزش عملی و کاربردی

بسیاری از اندیشمندان لیبرال چون جان لاک، آموزشی را ارزشمند و قابل پذیرش می‌دانند که جنبه عملی و کاربردی داشته و فرد را برای موفقیت در زندگی فردی و توانایی ایفای نقشی مستقل در جامعه آماده کند. ^{۹۴} بنابراین، یادگیری‌های عقیدتی و نظری، که فاقد کاربرد عملی و شغلی در زندگی باشد، در اولویت نخواهد بود.

۴. تربیت انسان آزاد و خودگردان

اگر آزادی مهم‌ترین ارزش در نزد لیبرال‌ها باشد، روشن است که تربیت انسان‌های آزاد و مستقل، از مهم‌ترین اهداف تربیتی لیبرالیستی است؛ انسان‌هایی که بتوانند در سایه آزادی نهادینه شده در جامعه، تفکر کنند، تصمیم‌گیری نمایند و براساس اعتقادات خویش عمل

نمایند. در این زمینه، نظام تربیتی باید تربیت فردی را هدف قرار دهد که با برخورداری از آزادی کامل و عدم وابستگی به دیگران و بدون اعمال هرگونه تحمیل از جانب دیگران، اهداف و روش زندگی خویش را انتخاب نماید.

۵. پرورش عقل

لیبرالیسم با تأسی از ایده‌های عصر روشنگری، بر قدرت خرد آدمی برای حل مشکلات و بهبود زندگی و اجتماع صحنه می‌گذارد. فلاسفه تعلیم و تربیت لیبرال، از جمله افرادی چون ریچارد پیترز، پل هرست و رابرت دیردن، که به آنها پرورشکاران «مکتب لندن»^{۵۴} نیز می‌گویند، در قرون نوزدهم و بیستم، نحله‌ای از لیبرالیسم مبتنی بر عقلگرایی را مطرح کردند که به «عقلگرایی لیبرالیستی»^{۵۵} مشهور است. آنها تأکید دارند که استقلال و آزادی فردی، به کارکرد عقل فرد وابسته است و همه قوانین اجتماعی و اخلاقی از طریق تعقل فردی قابل وضع و تغییرند.^{۵۵}

۶. بسط و توسعه برنامه درسی سکولار

لیبرالیست‌ها با پذیرش ایده سکولاریسم، در صددند تا تربیت دینی را از آموزش و پرورش رسمی جدا سازند؛ زیرا برخی از پرورشکاران لیبرال مسلک، بر این باورند که تربیت دینی به معنی انتقال مفاهیم دینی به نسل جوان، با بی‌توجهی به قوه عقلانی آنها، بیشتر جنبه تلقین به خود می‌گیرد. و این امر با روح آزادی و استقلال فردی سنخیت ندارد.^{۵۶}

اهداف در تربیت اسلامی

در تربیت اسلامی، که در آن مقوله اخلاق از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، بسیاری از اهداف اساسی و بنیادین تربیتی، از ارزش‌های اصیل اسلامی سرچشمه می‌گیرند که در اینجا به شماری از مهم‌ترین آنها، اشاره می‌شوند.

۱. دست یابی به حیات طیبه

حیات طیبه در اصطلاح اسلامی، نوعی زندگی است که انسان در ارتباط با خدا به آن دست می‌یابد که در همه ابعاد وجودی خود، از پلیدی بر کنار خواهد بود. در فرهنگ قرآنی، حیات پاک، جلوه‌های گوناگونی دارد که از آن جمله می‌توان به بُعد جسمانی و سلامتی، اندیشه و اعتقاد، گرایش‌ها و هیجانات، نیت و اراده و اعمال و رفتار اشاره کرد.^{۵۷}

۲. نیل به مقام عبودیت و قرب

با توجه با متن آیات قرآنی، یکی از اهداف آفرینش الهی، عبادت ذات خداوندی است. در این زمینه، در تربیت اسلامی باید حس تسلیم در برابر اوامر الهی تقویت شود. فرد باید به این باور برسد که فلاح و رستگاری واقعی در عبودیت خداوند است و انسان نمی‌تواند در آزادی مطلق به سر برد. از این‌رو، یکی از اهداف غایی تعلیم و تربیت اسلامی، قرب الهی است؛ زیرا تنها در جوار امن الهی است که انسان به ساحل آرامش می‌رسد.

۳. پرورش روحیه اعتدال

اقامه عدل و قسط از مهم‌ترین ارزش‌های اسلامی است. بر این اساس، نظام آموزش و پرورش باید برای تربیت انسان‌هایی برنامه‌ریزی کند که میانه‌رو و عادل باشند. انسان‌هایی که اعتدال را در خواب، خوراک، تفریح، برخورد با دیگران و همه شؤون زندگی رعایت کنند، خود به خود زمینه تحقق عدالت در جامعه را فراهم می‌آورند.

۴. تربیت انسان عاقل و عالم

در تفکر دینی، عقل در کنار اعجاز وحی، برای به کمال رسیدن آدمی، از جایگاه رفیعی برخوردار است. اما آنچه در تربیت اسلامی اهمیت دارد، نوع معینی از تفکر هدایت شده با نور ایمان است؛ چنین تعقلی، بازدارنده از ضلالت است.^{۵۸}

۵. مسئولیت پذیری

انسان در پرتو تعقل و اختیار، تحت مشیت الهی، بر سرنوشت خویش حاکم می‌شود. انسان در تربیت اسلامی، مجبور یا خودمحمور نیست، بلکه مکلف و مسئول است که در تهذیب نفس خویش بکوشد. منشأ این تکلیف خدامحوری و عبودیت است. از این‌رو، انسان در پیشگاه آفریدگار خویش مسئول است. و تنها باید در برابر او پاسخگو باشد. برنامه آموزش و تربیت اسلام به گونه‌ای است که به تناسب هریک از روابط انسان با خدا، با خود، با خلق و با جهان مسئولیتی را با ویژگی الهی بودن مطرح می‌کند که نتیجه آن، تبیین تکلیف در برابر خدا، پیامبر، امام و نسبت به خود، والدین، فرزندان خانواده، معلم، متعلم، دوست، شهروند، هم‌کیش، هموطن، ملت، دولت و حتی جانداران دیگر.^{۵۹}

بحث و نتیجه‌گیری

ارزش‌های حاکم بر هر جامعه، اساس و پایه رفتارهای اعضای آن را تشکیل داده و معیار ارزیابی رفتارهای انسانی، از طیف پسندیده تا نکوهیده قرار می‌گیرند. بنابراین، شناخت ارزش‌ها

و مبانی آنها، به ترویج، گسترش و استحکام هر چه بیشتر ارزش‌ها و اخلاق فردی و اجتماعی منجر خواهد شد. با این پیش فرض، در این نوشتار تلاش گردید تا با بررسی برخی گزاره‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه مطرح در دو مکتب لیبرالیسم و اسلام، ارزش‌های بنیادین این دو مکتب بازشناسی گردد و ارتباط آنها با اهداف کلان تربیتی این دو مکتب، تبیین شود.

آزادی:

آزادی لیبرالیستی با نفی فشارها و قیود بیرونی تعریف می‌شود. هابز می‌گوید: «آزادی در مفهوم صحیح آن، فقدان مخالفت است. بنابراین، انسان آزاد کسی است که اگر میل به انجام کاری داشته باشد و قدرت و ذکاوت انجام آن را نیز داشته باشد، با مانعی مواجه نشود.»^{۶۱} «همچنین آیزیا برلین آذر تعریف آزادی می‌نویسد: «من معمولاً به میزانی که شخص یا اشخاص دیگر در فعالیت‌م مداخله نکنند، آزاد نامیده می‌شوم. آزادی در این مفهوم صرفاً حوزه‌ای است که در آن شخص می‌تواند بدون اشکال تراشی دیگران عمل کند.»^{۶۲}

اما در اسلام، آزادی مفهومی فربه‌تر و وسیع‌تر به خود می‌گیرد؛ چون از پشتوانه انسان‌شناختی واقع بینانه‌تری برخوردار است. در اسلام، علاوه بر اینکه آزادی بیرونی به شکل آزادی فردی و آزادی اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است، نوعی آزادی درونی یا همان آزادی معنوی نیز تعریف شده و همه‌آحاد جامعه اسلامی، به ویژه متولیان تربیت اسلامی، به این نکته توجه داده‌اند که انسان موجود مرکب و پیچیده‌ای است که نیروها و قوای فراوانی در او وجود دارد. در این میان، انسانی واقعاً آزاد است که خود معنوی خویش را از بند جذبه‌ها و کشش‌های خود حیوانی برهاند. این موضوع از موارد مهمی است که در تربیت اخلاقی، به‌عنوان یک اصل اساسی باید مورد توجه گیرد.

نکته دیگر درباره مفهوم آزادی در لیبرالیسم، اینکه آزادی مطلق مورد نظر این مکتب و محور قرار گرفتن انسان در همه امور، انسان را به موجودی تنها و بی‌پشتوانه تبدیل می‌کند که در مواردی، چیرگی حس دلواپسی بر انسان را به دنبال دارد. در حالی که در اسلام، یکی از دلائل اهمیت «قرب الهی» به مثابه هدفی اعتقادی- تربیتی، نیل به آرامشی است که از احساس نزدیکی با خالق بلامنازع عالم به انسان دست می‌دهد.

فردگرایی

فردگرایی مورد نظر لیبرالیسم، همواره انسان را تشویق می‌کند که با تکیه بر خود و با توسل به عقل بشری، راه درست زندگی را بیابد. این ایده سه مشکل عمده را به دنبال دارد:

اولاً، انسان ارگانیسمی پیچیده و رازآلود است که علم و عقل بشری پس از قرن‌ها تلاش و مداقه، هنوز در کشف زوایای پنهان آن به موفقیت چندانی دست نیافته است. در چنین وضعیتی، سؤال اینجاست که انسان چگونه می‌تواند بر «خودی» متکی باشد که برای او هنوز مجموعه‌ای ناشناخته است. درحالی‌که در مکتب اسلام، فرض بر این است که ابعاد وجودی انسان بدون راهنمایی خالق انسان امکان پذیر نیست. از این‌رو، در هر فعالیت انسانی، به ویژه تعلیم و تربیت که محور آن انسان است، باید انسان را از زاویه‌ای نگریست که به وسیله انوار وحی الهی روشن شده است.

ثانیاً، لیبرالیسم با طرح موضوع فردگرایی، عقل بشری را یکی از مطمئن‌ترین ابزارهای دسترسی به حقیقت معرفی می‌کند درحالی‌که نسبت به آفات، و کاستی‌های عقل انسانی بی‌توجه است. اما بنابر آنچه از جایگاه عقل در تفکر اسلامی بیان شد، «عقل ورزی» همواره مورد تأکید اسلام می‌باشد به شرطی که عقل «جایگاهی بدون لغزش» پنداشته نشود و به محدودیت‌های آن نیز واقع بینانه نگریسته شود. بنابراین، در فرهنگ اسلامی، به ویژه در تربیت دینی، باید بر این اصل مهم تأکید شود که یکی از مهم‌ترین خدمات دین، بیان کردن نقاط ضعف عقل بشری و ارائه طریق برای رفع آنها است.

ثالثاً، چنانچه فردگرایی ارزش و هدف بنیادین در نظر گرفته شود، ارزش‌های اخلاقی نیز جنبه فردی و نسبی پیدا خواهند کرد. در حالی‌که در مکتب اسلام، ارزش‌های اخلاقی، ارزش‌هایی ثابت و جاودانه‌اند، و گذشت زمان و تحولات فکری، اجتماعی و سیاسی، سبب تغییر و دگرگونی آنها نمی‌شود. مثلاً زیبایی وفا به عهد و پیمان، یا نیکی را با نیکی پاسخ گفتن، امری جاودانه است و همواره در طول تاریخ، این قانون اخلاقی دگرگون نخواهد شد. بنابراین، از دیدگاه اسلام در زندگی اجتماعی بشر یک رشته اصول اخلاقی وجود دارد که با طبیعت و سرشت معنوی و روحانی انسان درهم آمیخته است و رسالت اصلی تربیت اخلاقی، آن است که مروج چنین ارزش‌هایی در نسل جوان باشد.

عدالت و برابری

همان‌طور که بیان شد، بین ارزش‌های مورد تأکید لیبرالیسم، برابری و عدالت از جایگاه رفیعی برخوردار است. در سنت لیبرالیسم، برابری به معنای برابر بودن انسان‌ها در برخورداری از حق آزادی است که البته ارزشی متعالی و پسندیده است. در صورت تحقق،

می‌تواند عدالت سیاسی و اجتماعی را نیز به دنبال داشته باشد. اما باید توجه داشت که محوریت تام و تمام انسان (فردگرایی افراطی)، به حاکمیت امیال و تمنیات انسانی بر فکر و عمل او منجر خواهد شد.

اما در اسلام، گرچه همه انسان‌ها به واسطه اصل کرامت، با هم برابرند، اما نوعی مکانیسم خودکنترلی به نام «تقوا» نیز تعریف شده که به‌عنوان تنها عامل برتری انسان‌ها بر یکدیگر، ضامن کنترل امیال و تمنیات و در نتیجه، تحقق عدالت واقعی در جامعه است. اگر در لیبرالیسم، تعرض به دیگران، تنها خط قرمز عدالت و برابری محسوب می‌شود، در اسلام این دایره روشن‌تر و وسیع‌تر است و خود انسان، خلق الله و خداوندگار را نیز شامل می‌شود. اینجاست که وظیفه تربیت اسلامی، بسیار پیچیده‌تر و تخصصی‌تر از تربیت لیبرالی است؛ زیرا باید ضمن برشمردن ابعاد مختلف این حقوق سه‌گانه، مسئولیت متعلمان درباره این سه حق را به درستی به آنها آموزش دهد. از این‌رو، باید اذعان داشت که عدالت در اسلام از جامعیت و رشددهندگی بیشتری برخوردار است، نظام تربیت اخلاقی در اسلام باید به گونه‌ای عمل کند که این مفهوم از عدالت را ترویج نماید.

تساهل و مدارا

بر اساس آنچه در این زمینه گذشت باید گفت: این ارزش در دو مکتب مذکور، مفهوم یکسانی دارد. اما در مورد این ارزش نیز، تفاوت ظریفی وجود دارد که دانستن آن خالی از فایده نیست. تساهل را از یک جهت می‌توان به تساهل منفی (سلبی) و تساهل مثبت (ایجابی) تقسیم نمود. تساهل منفی عبارت است از: عدم دخالت در افکار، عقاید، شیوه زندگی، علایق فرهنگی و آیین عبادت مردم. مفهوم تساهل مثبت، حمایت و پشتیبانی از حقوق و آزادی‌های مردم برای دستیابی به اهداف زندگی و برخوردار شدن آنان، به ویژه اقلیت‌ها، از فرصت‌های برابر در جامعه است.^۳ نکته قابل تأمل اینکه تساهل مثبت یا ایجابی، مرحله‌ای فراتر از تساهل منفی (سلبی) است. در حقیقت، تساهل مثبت معنای تکامل یافته تساهل است. در تساهل مثبت، عامل تساهل، نه تنها اصل تفاوت‌ها را می‌پذیرد، بلکه آن را امر طبیعی دانسته، برای رشد آنها می‌کوشد و هر نوع اندیشه، عمل و روشی را که سبب مهار و کاستن این تفاوت‌ها شود، نادرست می‌شمارد.

اگر تساهل به منزله صفتی اخلاقی به معنای آسان گرفتن، مدارا کردن، جوانمردی، بلندنظری و آزادگی به کار رود، مورد تأیید اسلام است. اما تساهل به معنی بی‌تفاوتی کامل

نسبت به باورها و رفتارهای اخلاقی افراد و گروه‌های مختلف، به نسبت اخلاقی می‌انجامد. بر این اساس، هرکس می‌تواند دارای هر نوع باور و رفتار اخلاقی باشد، و دیگران نه تنها نباید برای او مزاحمتی ایجاد کنند، بلکه باید گوناگونی و تفاوت را توصیه و تشویق نمایند.

در تبیین دیدگاه اسلام در این زمینه به این نکته باید اشاره کرد که مدارا، به حرکتی جهت‌دار و در عین حال، ملایم در برخورد با دیدگاه‌های مغایر گفته می‌شود. در این تعریف، دو عنصر اساسی وجود دارد؛ نخست، جهت‌دار بودن حرکت، و دوم، برخورد ملایم آن با دیدگاه‌های مغایر. حذف هر یک از این عناصر، مانع از آن خواهد بود که تصویر درستی از مدارا، چنان که مورد نظر اسلام است، فراهم گردد. حذف عنصر جهت‌دار بودن، می‌تواند تصویر دیگری از مدارا به دست دهد که مطابق آن، فرد، با هر سبک و سیاقی همراهی نشان می‌دهد و خود، جهت معینی را دنبال نکند. ^{۱۲} بر این اساس، فرد اهل مدارا کسی است که هر آئین و هر شیوه را به دیده قبول می‌نگرد و هیچ‌گونه تعاملی با آنها ندارد (قرائت لیبرالیستی از تساهل). چنین مفهومی از تساهل و مدارا در اسلام مطرح نیست؛ چرا که اسلام، آئینی ویژه را معرفی نموده و همه انسان‌ها را به اطاعت از آن دعوت می‌کند. البته باید دانست که اعتقاد راسخ به اندیشه‌ای با مدارا داشتن در تضاد نیست. با توجه به این مطلب، نمی‌توان انتظار داشت که مسلمانان بر سر اصول و احکام دین سازش نمایند و از باورهای خویش دست بردارند؛ چرا که چنین کاری معادل با «مداهنه و مصانعه»^{۱۳} است که در قرآن و روایات به شدت با آن برخورد شده و دینداران از آن نهی شده‌اند.

عنصر دوم، برخورد ملایم در برخورد با جهت‌های مغایر است. با توجه به این عنصر، فرد اهل مدارا کسی است که بتواند در برخورد با آیین‌ها و شیوه‌های دیگر، برخوردی ملایم با آنها داشته باشد. این ملایمت هم جنبه عاطفی دارد و هم جنبه فکری. در جنبه عاطفی، برخورد ملایم ایجاد می‌کند که ادب و وقار حفظ شود. از سوی دیگر، جنبه فکری این نوع برخورد، ناشی از آن است که نقاط قوت و درستی نظریه‌های مقابل نیز در نظر گرفته شده و پذیرفته شود. ^{۱۴} دستور به سعه صدر و تحمل عقاید مقابل و همزیستی مسالمت آمیز با اهل کتاب و احترام به جان و مال آنها در قرآن، تنها نمونه‌ای از کاربرد است این عنصر در مدارا می‌باشد.

در پایان می‌توان گفت: «کثرت‌گرایی»، که به مثابه یکی از آموزه‌های اساسی سنت لیبرال است، بر این نکته تربیتی تأکید دارد که هر طرح زندگی، به طور برابر خوب است و همه عقاید و ارزش‌ها اجازه ظهور دارند و افراد می‌توانند اهداف و روش‌های مورد علاقه خویش را در زندگی انتخاب و براساس تمایلات و منافع شخصی خویش عمل نمایند. بنابراین، کثرت‌گرایی بر ایده عدم جانبداری از ارزش‌ها و نظام‌های اخلاقی خاص استوار است. بنابراین، نظام آموزش و پرورش باید از آموزش ارزش‌ها و تعالیم دینی - اخلاقی خودداری کند و از هر گونه اقتدار مذهبی و یا ارزشی اجتناب کند. در اینجا تأکید بر این است که به جای آموزش مستقیم ارزش‌ها، بالا بردن توان ایضاح ارزش‌ها مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، اهداف کلان تربیت لیبرالی، عمدتاً متوجه حقوق فردی است و تربیت اخلاقی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

اما از دیدگاه اسلام، انسان از قدرت شناخت لازم، نه کافی برای رسیدن به سعادت واقعی برخوردار است. از این رو، نیازمند راهنمایی الهی است و تحت تدبیر و سیطره قدرت ماورایی (خدا) قرار دارد و برای رسیدن به سعادت خویش، دارای تکالیف و الزام‌هایی است که از سوی خداوند متعال و به وسیله پیامبران، در اختیار او نهاده شده است. از این رو، در فرهنگ اسلامی، مجموعه‌ای از ارزش‌های جامع، جهان شمول، همیشگی و البته منطبق با قرائت واقعی از ابعاد وجودی انسان، قابل احصاء است که می‌تواند مبنای محکمی برای تربیت اخلاقی از منظر اسلام باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. عرسانی کیلانی، *فلسفه تربیت اسلامی*، ترجمه بهروز رحیمی، ص ۳۶۵.
۲. جرالد ال گوتک، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت، ص ۸.
۳. عبدالرسول بیات و دیگران، *فرهنگ واژه‌ها*، ص ۲۵۱.
۴. آریلاستر، آنتونی، *ظهور و سقوط لیبرالیسم*، ترجمه عباس مخبر، ص ۶.
- ۵Joha B.Rawls
۶. راولز، جان بوردن، *نظریه عدالت لیبرالیسم سیاسی*، ترجمه احمد واعظی، ص ۳۰.
۷. ژرژ بودرو، *لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، ص ۱۶.
- ۸Kymlicka
- ۹Kylicka will, *Contemporary political philosophy*, p. 2.
۱۰. حبیب الله ظاهری، *بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن*، ص ۷۰.
۱۱. همان، ص ۶۲.
۱۲. آنتونی آریلاستر، *ظهور و سقوط لیبرالیسم*، ترجمه عباس مخبر، ص ۵۰.
۱۳. البته لیبرالیست‌ها در تبیین کارکرد عقل هم داستان نیستند: برخی از لیبرال‌ها با استناد به آراء افرادی چون هابز، هیوم و بنتام، بر این باورند که کار عقل این است که چگونگی ارضاء خواهش‌ها و سازش‌دادن آنها با یکدیگر را معین کند (آنتونی آریلاستر، *ظهور و سقوط لیبرالیسم*، ترجمه عباس مخبر، ص ۵۱). اما از نظر برخی لیبرال‌های دیگر، چون اسپینوزا و کانت، عقل، صرفاً به مثابه چراغ راهنما یا یاور خواهش‌های انسانی مطرح نیست، عاقل کسی است که به وسیله عقل، خود را از قید جباریت میل و خواهش می‌رهاند و مطابق با اصول کلی زندگی می‌کند. (همان، ص ۵۲).
۱۴. ژرژ بودرو، همان، ص ۱۱۸.
۱۵. جرالد ال گوتک، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت ص ۲۵۲.
۱۶. ژرژ بودرو، همان، ص ۱۱۹.
۱۷. همان، ص ۱۱۶.
۱۸. آنتونی آریلاستر، همان، ص ۸۳ - ۸۲.
۱۹. برتراند راسل، *آزادی و سازمان*، ترجمه علی رامین، ص ۴۰۷.
- ۲Hob house.
- ۲Hobbhouse, L.T, libbsie, *liberalism*, p. 123.
۲۲. آنتونی آریلاستر، همان، ص ۱۱۸.
۲۳. رک: فاضل مبینی، *مجموعه مقالات پیرامون تساهل و تسامح*.
- ۲۸Alexisde Tocquevill.
۲۵. آستین رنی، *حکومت و آشنایی با علم سیاست*، ترجمه لیلا سازگار، ص ۱۳۸.
۲۶. مانده: ۱۰۵.
۲۷. حسین ابراهیمیان، *انسان شناسی (اسلام - انگلیستانسیالیسم - اومانسیم)*، ص ۹.
۲۸. رک: روم: ۳۰؛ محمدبن علی صدوق، *التوحید*، ص ۳۳۱.
۲۹. رک: انسان: ۳؛ کهف: ۲۹.

۳۰. رک: اسراء: ۳۴ و ۳۶: قیامت: ۳۶.
۳۱. رک: حجرات: ۱۳.
۳۲. رک: اسراء: ۷۰.
۳۳. رک: اعراف: ۱۷۹.
۳۴. رک: عنکبوت: ۲۰.
۳۵. حسن یوسفیان و امیرحسین شریفی، *عقل و وحی*، ص ۲۳۴.
۳۶. ملک: ۱۰.
۳۷. حسن یوسفیان، امیر حسین شریفی، همان، ص ۲۴۶.
۳۸. مرتضی مطهری، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی ۵*، جهان بینی توحیدی، ص ۱۹.
۳۹. همان، ص ۳۹.
۴۰. نحل: ۹۰.
۴۱. مرتضی مطهری، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی ۵*، جهان بینی توحیدی، ص: ۱۳۲.
۴۲. ابونصر محمد فارابی، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، سیدجعفر سجادی، ص ۲۵۹.
۴۳. بهرام اخوان کاظمی، *عدالت در نظام سیاسی اسلام*، ص ۳۰.
۴۴. داریوش آشوری، *دانشنامه سیاسی*، ص ۳۲۹.
۴۵. احزاب: ۱.
۴۶. حبیب‌الله طاهرپیمان، ص ۵۱.
۴۷. همان، ص ۵۲.
۴۸. جرج ف نلر، *آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش*، ترجمه فریدون بازرگان، ص ۳۰.
۴۹. جرال ال گوئک، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمد جعفر پاک سرشت ص: ۲۷۹.
۵۰. همان، ص ۲۵۴.
۵۱. همان، ص ۲۸۰.
۵۲. علی محمد کاردان، *سیر آرای تربیتی در غرب*، ص ۹۷.
- ♣The London school.
- ♣liberal rationalism.
- ♣f. James Walker, *self-Determination as an Educational Aim*.
- ♣R. Hirst & R.S. Peters, *The logic of Education*, p. 20.
- ۵۷ خسرو باقری، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، ص ۸۹-۸۸.
۵۸. باقری، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱.
۵۹. محمدتقی رهبر، و محمدحسن رحیمیان، *اخلاق و تربیت اسلامی*، ص ۵۹.
۶۰. توماس هابز، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، ص ۱۴.
- ♣Isiah Berlen
- ۶۲ آیزایا برلین، *چهار مقاله پیرامون آزادی*، ترجمه علی موحد، ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

۶۳. سیدعلی محمودی، نظریه آزادی در فلسفه هابز و لاک، ص ۱۴۲.

۶۴. خسرو باقری، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ص ۴.

۶۵. قلم: ۹.

۶۶. خسرو باقری، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، ج ۱ ص ۱۳.

منابع

- ابراهیمیان، حسین، *انسان شناسی (اسلام - انگریستانسیالیسم - اومانسیسم)*، تهران، معارف، ۱۳۸۱.
- اخوان کاظمی، بهرام، *عدالت در نظام سیاسی اسلام*، تهران، اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
- آریلاستر، آنتونی، *ظهور و سقوط لیبرالیسم*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
- آشوری داریوش، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مراورید، ۱۳۷۳.
- باقری، خسرو، *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران*، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷، ج ۱.
- ____، *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*، تهران، مدرسه، ۱۳۸۵، ج ۱.
- برلین، آیزایا، *چهار مقاله پیرامون آزادی*، ترجمه علی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
- بودرو، ژرژ، *لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نی، ۱۳۸۳.
- بیات، عبدالرسول و همکاران، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، موسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
- راسل، برتراند، *آزادی و سازمان*، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- راولز، جان بوردن، *نظریه عدالت لیبرالیسم سیاسی*، ترجمه احمد واعظی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- رنی، آستین، *حکومت و آشنایی با علم سیاست*، ترجمه لیلا سازگار، تهران، دانشگاهی، ۱۳۷۴.
- رهبر، محمدتقی و رحیمیان، محمدحسن، *اخلاق و تربیت اسلامی*، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
- طاهری، حبیب‌الله، *بررسی مبانی فرهنگ غرب و پیامدهای آن*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
- فارابی، ابونصر محمد، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، سیدجعفر سجادی، تهران، طهوری، ۱۳۶۱.
- فاضل میبیدی، *مجموعه مقالات پیرامون تساهل و تسامح*، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۹.
- کاردان، علی محمد، *سیر آرای تربیتی در غرب*، تهران، سمت، ۱۳۸۱.
- کیلانی، عرسانی، *فلسفه تربیت اسلامی*، ترجمه بهروز رحیمی، قم، پژوهشگاه حوزه دانشگاه، ۱۳۸۹.
- گونک، جرال دال، *مکاتب فلسفی و آراء تربیتی*، ترجمه محمدجعفر پاک‌سرشت، تهران، سمت، ۱۳۸۶.
- محمودی، سیدعلی، *عدالت و آزادی*، تهران، اندیشه معاصر، ۱۳۷۶.
- ____، *نظریه آزادی در فلسفه هابز و لاک*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مطهری، مرتضی، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی ۵، جهان بینی توحیدی*، قم، صدرا، ۱۳۵۷.
- ____، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی*، قم، اسلامی، ۱۳۸۰.
- نلر، جرج ف، *آشنایی با فلسفه آموزش و پرورش*، ترجمه فریدون بازرگان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی، ۱۳۸۰.
- یوسفیان، حسن و شریفی، امیر حسین، *عقل و وحی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳.

Hirst, P., & Peters. R.S, *The logic of Education*, London: Routledge, 1970.

Hobbbhouse, L.T, *libbsie, liberalism*, New york, p.26-123, 1913.

Kylicka will, *Contemporary political philosophy*, coxfordclurendon press p2, 1999.

Augier, Philip, le eitoyen, *Education pour La democratic*. UNESCO, 1994.

Walker, James, *self-Determination as an Educational Aim*, London: Routledge, 1999.